

رستم و سهراب و مینیاتورهایی که از این منظومه باقیست

متن سخنرانی آقای «ویلهم. س. ناد»
مامور تحقیقات علمی مرکز ملی تحقیقات پاریس
بمناسبت افتتاح نمایشگاه آثار مینیاتور متعلق
به کتابخانه سلطنتی ایران که در ماه مه سال
گذشته در موزه گیمه پاریس بهمت و زیر نظر
اداره هنرهای زیبای کشور تشکیل گردیده بود.

جذابترین داستان شاهنامه فردوسی، و بدون شک
مشهورترین آن داستان رستم و سهراب است. بمناسبت
مقایسه‌ایکه در اینجا کرده‌ام بخود اجازه میدهم قبلاً
داستان رستم و سهراب را به تلخیص نقل کنم.

یک روز رستم سوار رخس شد و بشکار رفت. در
صحرای معینی که خوب میشناخت چندین گورخر شکار
کرد. چون خسته و گرسنه شده بود یکی از شکارهای
خود را کباب کرد و با آشتهای فراوانی بلعید سپس بخواب
عمیقی فرو رفت. چنانکه چندمرد ناشناس دنبال اسب
او کردند و در نتیجه موفق شدند رخس را دستگیر کنند
و باخودشان ببرند. و رستم چون بیدار شد احساس
حقارت شدیدی کرد مخصوصاً که مجبور بود پای پیاده
بازین اسبش تاشهر سمنگان که در مجاورت او بود برود.
وقتی رستم وارد شهر سمنگان شد از طرف پادشاه
پذیرائی گرمی از او بعمل آمد و شاه دستور داد مردان
ناشناسی را که اسب رستم را دزدیده بودند دستگیر کنند.
رستم در جشنی که بافتخارا و در قصر ترتیب داده شده
بود حضور یافت و آنقدر خورد و نوشید تا خواب چشمانش
را گرفت و مجبور شد بخوابگاه برود. تاسحر بخواب
شیرین و گوارائی فرو رفت و چون صبح شد شگفتی
عظیمی را درانتظار خود دید: در اطاق ناگهان باز شد
غلامی در دنبال دختر جوان و زیبایی وارد شد. دختر
زیبا خودش را بر رستم معرفی کرد: تهمنه دختر شاه!
دختر شاه که هیچگاه از اندرون قصر پای به بیرون ننهاده
بود و اینک آمده بود تاروح و جسم خود را تقدیم رستم
نماید. چون شخصیت و شهرت رستم را شنیده بود
و آرزو میکرد که پسرى از او داشته باشد. رستم از زیبایی

تهمنه بکلی مسحور شده بود و پیش از آنکه این هدیه
گرانبهارا بپذیرد رضایت پادشاه را بدست آورد. شاه
راضی شد و زندگی شاداب این دو جوان آغاز گردید.
تهمنه دارای پسری شد بنام سهراب. و رستم روز بعد
از زفاف، تهمنه زیبارا ترك گفته بود. کودک دوراز
پدرش بدنیا آمد. سالهای اول زندگی را دوراز وجود
پدر بسر برد و کم کم پسری خارق العاده شد، شایسته
وجود چنان پدری. در یک ماهگی پدرش را کودکی یکساله

بود و سینه‌ای فراخ همچون رستم داشت.
دوره سالگی باندازه‌ای قوی شده که کسی را جرات
کشتی گرفتن با او نبود. سهراب همیشه آرزو میکرد که
پدرش را بشناسد. تا تهمنه پرده از روی اسرار زندگی
بر میدارد و تحفه‌ای را که پدر در زمان تولد او فرستاده
بود به سهراب نشان میدهد. زن جوان هراس خود را اینطور
بیان میکند: آیا رستم پسرش را خواهد خواست؟ فکر
جدائی از پسر قلبش را مجروح میکرد. پسری که شایسته
چنان پدر بود عاقبت تصمیم گرفت سپاه عظیمی از
سربازان ترك برای سرکوبی پادشاه ایران زمین تشکیل
دهد چرا که میبنداشت پدرش باید شاه بشود و مادرش
ملکه. پس از آنکه از طرف پدر بزرگش پادشاه سمنگان
بمنصبی عالی نائل شد برای تسخیر ایران عازم گشت
مخصوصاً برای بدست آوردن تاج شاهی ایران. اما
سهراب با وجود تمام این نقشه‌های جنگی فراموش نمیکرد
که بیشتر این کوششها برای جستجوی پدرش رستم
است. یکروز در میدان نبرد بایک جنگجوی کوه پیکر
برخورد میکند. از دیدن این مرد قوی هیکل احساس
گوارا و مبهمی برایش پیدا میشود و خیال میکند که این
مرد باید پدرش باشد. ولی مرد کوه پیکر از ابراهویت
خویش سر بازمیزند. رستم نیز میتواند بخوبی
پسرش را بشناسد. زیرا يك بازوبند عقیق به تهمنه
داده بود که بازوی پسرش سهراب به بندد تا بدین ترتیب
روزی پسرش را بشناسد. سهراب نیز این بازوبند عقیق
را در زیر تنپوش رزم بازمی‌بندد. پدر و پسر
چندین بار در مقابل هم نبرد کردند. بیشتر اوقات زور
بازویشان مساوی بود. سرانجام سهراب جوان رستم
پیرا بزمن میزند. ولی همانقدر که جوان پر قوت است

پیر مکار است. رستم شك داشت که حریف جوانش بتواند پشت او را بخاک برساند تا لازم باشد بعنوان تلافی، این پهلوان جوان را مغلوب نماید. برای آخرین بار دو پهلوان جنگجو زور آزمائی میکنند ولی افسوس که سهراب در برابر نیروی فوق العاده حریف و مکر او از پای می افتد و رستم خنجر خود را در سینه این پهلوان تازه کار فرو میبرد. سهراب زخمی شده و در حال مرگ است. در همین وقت زره خود را پاره میکند و علامت خود را بر رستم نشان میدهد. پیداست که قلب پدران رستم از این حادثه غم انگیز سخت بدرد می آید. کمی دیرتر جنازه سهراب را نزد مادرش میبرند. تهمینه کاخی را که خوشبختی و سعادت در آن حکمفرما بود بکلی ویران میکند و تمام ثروت خود را میان مردم تقسیم مینماید و بعد از یکسال از دیوانگی میبرد.

در مطالعه دیگری که بزودی چاپ خواهد شد من متوجه شده ام که داستان رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی داخل یکرشته از داستانهای دیگر شده است که تقریباً از نظر روایت حادثه مساوی است: تولد پسری دوازده ساله پدرش - که تاریخ آن خیلی قدیمی تر از دوران پادشاهی فراغت مصر است. من حتی شباهت دیگری هم پیدا کرده ام بین این داستان و داستان تولد عیسی مسیح منقول از کتاب انجیل لوقا. و نیز برای داستان رستم و سهراب شاهنامه نمونه های عجیب و برجسته ای از نظر همطراز و همشکل بودن واقعه بخصوص در این دو دیوان شعر فرعون و سطلانی میتوان یافت که بسیار قابل درک و فهم است و آن دیوانها یکی «افسانه گرال Le Conte du Graal اثر کرتی ین دوتروی Chrétien de Troyes» است و دیگری «پارسیفال Parsival» اثر «ولفرام فون اشنباخ Wolfram Von Eschenbach» از این نوع داستانها میتوانیم اینطور درک کنیم که تمام این صحنه ها نمایشی است از تراژدی انسانی. مادری میجنکد تا پسرش زنده بماند و برای همیشه از آن او باشد. این مادر بیچاره که در لحظه های معینی در تنگنای فشار روحی و احساسی بسر میبرد بزرگترین فداکار پرا در زندگی می کند. و آن عبارت است از دادن آزادی کامل بفرزندش تا بتواند در راه هدف صادقانه و درستی قدم بردارد. ولی برعکس پسرش در زمان بلوغ احساس دیگری دارد و آرزو و خواست معینی. یعنی میخواهد پهلوانی بشود آنطور که پدرش هست.

آنکه میخواهد همطراز کس دیگری بشود میبایستی پیش از آن حساب کرده باشد که در کارزار زندگی کشتن و کشته شدن در کار است. شکستن و مغلوب شدن، جنگیدن و کشتن گرفتن. گردش ایام همیشه بمیل ما نیست - روشهای ضد و نقیض طبیعت (که دو خصم در عین حال دوست یکدیگرند) یا زور و توان پدری از پسر کمتر است و یا نیروی پسر از پدر فزونی گرفته و یا برعکس

در هر حال پسر در برابر نیروی پدر برانو در می آید - چه خوب بود که هر دو یکدیگر را می شناختند و دست بدست هم داده وارد زندگی پراحساس پدر و فرزندی میشدند. خلاصه داستان خدایان افسانه ها - وقصه ها تمام پوشیده از این نوع ماجراها است. بعضی اوقات پایان ماجرا شیرین و جذاب و گاهی تیره و غم انگیز است. فردوسی نوع آخر را انتخاب کرده است و در تفسیر درد ها و جراحات قلبی رستم و آندوه بی حساب تهمینه، شاعر عالیقدر ایرانی یعنی فردوسی همطراز غننامه های کلاسیک و حتی بالاتر از آنها قرار گرفته است. هنگامی که من در جستجو و بررسی بودم برای تهمینه عده زیادی دختر عمو و دختر خاله و دختر دانی پیدا کرده ام که مشهورترین آنها بدون شك «ملکه صبا» است در یکی از افسانه های زیبای حبشه و زندگی جذاب و شیرین این زن قهرمان زیبا، از نظر شباهت با زندگی تهمینه حیرت آور است. بخت «کرتی ین دوتروی» یاری نکرد که باندازه فردوسی عمر کند. مرگ زودرس قلم او را از دستش گرفت و نتوانست شاهکارش را پایان برساند. شاعر و نویسنده معروف آلمانی «ولفرام فون اشنباخ» قسمت مهم اثر خود را از شعر شاعر عالیقدر فرانسوی «دوتروی» الهام گرفته است. فقط اسم زیبای Blanche Flore را که شاعر فرانسوی بکار برده شاعر آلمانی بصورت دیگری در آورده است که بآن زیبایی نیست. یعنی بجای آن Comwiramur گذاشته است. این «کوم ویرامور» زن پارسیفال دو فرزند دو قلو دنیا می آورد. و درست شبیه داستان رستم و سهراب فرزندان توامان در غیاب پدر متولد میشوند. یکی از این دو فرزند لوهانگرام Lohangram است که معروفتر از دیگری است و شناخته میشود. ملاحظه میکنید که بین داستان فردوسی و اشعار این دو شاعر آلمانی و فرانسوی از نظر وحدت موضوع و طرز احساس شباهت فراوان وجود دارد. موقعیکه من مشغول مطالعه بودم خیلی زیاد به تهمینه زیبا مادر سهراب دل بستگی پیدا کردم و نسبت باین زن زیبا بسیار سپاس گزارم چون بعزت جذبه داستان زندگی او بود که تعالی من نسبت بنقاشیهای ایرانی جلب شد. تعالی که يك قسمت مهم از زندگی مرا بخود اختصاص داده است. بهمین مناسبت دوباره شروع کردم بخواندن کتابهایم و تمام مینیاتورهای اصل را نیز از نزدیک مطالعه کردم بخصوص که بخت یاری کرد و توانستم در ماه گذشته مینیاتورهای را که از طرف دربار شاهنشاهی ایران وزیر نظر اداره کل هنرهای زیبای کشور ایران در موزه گیعه Guimet پاریس بنمایش گذاشته بود مشاهده کنم. باید اقرار کنم که در حال حاضر بادقت فراوان مشغول بازبینی و جستجوی مجددی در مینیاتور ایران هستم ولی قبل از آنکه بموضوع خاتمه بدهم دوباره بر میگردم سر داستان تهمینه زیبا که فردوسی زیباییش را بانام

جزئیات برایمان شرح میدهد: « تمینه باچهره‌ای شبیه به درخشان بلکه همچون خورشید بارتنگی شاداب و گیسوانی عطرآگین - بایک جفت ابروی کماتی و دوشاخه زلف پیچ درپیچ همچون گنبد - باقامت سرو و لبهای برنگ یا قوت یمن و بادهانی کوچک همچون قلب عشاق و روح لبریز از هوشیاری - بدنش پاکیزه مثل یک روح معصوم - گوئی که از رنگ و بوی زمین هیچ باخودنداشت و هرچه بود آسمانی و فرشته‌ای بود... » چگونه میتوان دل باین زن زیبا نباخت؟ زنی آسمانی، نه زمینی زنی که زائیده تصورات یک شاعر است.

تعداد زیادی از نسخه‌های خطی شاهنامه هست با تصاویری چند از تمینه ولی بهترین آنها یکی از نسخه های خطی است که در کتابخانه ملی پاریس وجود دارد و زیباترین صحنه‌هایی که در آن نقش شده است صحنه برخورد رستم و تمینه است و امروز انجمن سلطنتی آسیائی Royal Asiatic Society بما اجازه داده است در تماشای زیباترین تصاویر شاهزاده خانم تمینه حاضر شویم و تحسین فراوان خود را نثار زیبایی وی کنیم. فردوسی در حدود ۱۰۲۰ و یا ۱۰۲۵ میلادی فوت برد اما هنرمندی که این شگفتیهای مینیاتور را بوجود آورده فقط پنج قرن پیشتر از ما میزیسته است ولی بهر صورت تمینه همان تمینه زیبا باقی مانده است. جای هیچ شگفتی نیست زیرا ایرانیان همیشه نسبت بزینتی حریص بوده‌اند. زیبایی در سخن، زیبایی در شعر، زیبایی در هنرهای پلاستیک، زیبایی در تزئینات، زیبایی در طبیعت ولی شعرا و دیگر در تشریح حالات و احساسات قهرمانهای خودشان مثل فردوسی پرشور و با آب و تاب نیستند تنها چیزی که اصرار دارند زیبایی زنی را بان تشبیه کنند ماه است. زنها ایرانی را که در مینیاتورها می بینیم، چه از شاهزاده خانها باشند و یا از محارم درباری یا از خدمت کاران تمام صورتهایشان کم و بیش بگردی ماه است یعنی گونه‌ها و بطور کلی خط دور صورت گرد است و پف آلود. و یک زن با مردم در تمام مینیاتورهای ایرانی از نظر گردی صورت اختلافی ندارد. و همچنین جوانان و بچه های نابالغ. در هر صورت شاعر همیشه قدر را بسرو راست و چهره را بهام تشبیه میکند و مینیاتورست هائیز همین شیوه را از نظر مضمون شعر در نقاشی بکار برده‌اند. تصاویر کودک بسیار نادر است. اما اغلب بزنها پیر با صورتهای پرمزده نیز برمی‌خوریم مخصوصاً زن پیری که زیاد مورد توجه نقاشهای مینیاتور ساز بوده زنی است که بدآوری نزد سلطان سنج میرود تا نامه‌ای تسلیم او کند. پیره زن بسیار خمیده با صورت چین خورده و با دهانی که میشود حدس زد دندان در آن نیست در مقابل شاه خم شده است. نقش پیره زن با زیبایی مردانه پادشاه تضاد جالبی در این ترکیب نقاشی بوجود آورده است شاه با دقت گوش میدهد و شاهی است که حتما باید زیبا

باشد. بخصوص نمایش دادن صورت از نیم رخ خیلی طبیعی است. گویا هنرمند بیشتر باین نکته توجه داشته است. و در صحنه مینیاتوری که یوسف و زلیخارا نشان میدهد (که در اختیار کتابخانه ملی پاریس است) زن در پلان اول توجه ما را زیاد جلب میکند، چرا که بایک امتیاز خاص نسبت بدیگر اشخاص صحنه نمایش داده شده است. در مینیاتوری منضم بکتاب گلستان و مربوط بقرن ۱۶ (موجود در کتابخانه ملی پاریس) صحنه‌ای از مردانی نشان داده شده است که یاسر آنها را میبرند و با بدارشان میزنند. این صحنه برای یک اروپائی که تجربه‌ای در شناختن هنر آسیائی ندارد کمی عجیب است از این نظر که در صورتهای مردان محکوم هیچگونه ترس یا اضطرابی نمی‌بینند. فقط با کمی کج کردن ابروها کافی است که تقاضای ایرانی بمردم بفهماند که منظورش بیان ناامیدی و یا ترس و تشویش است. این مثال کوچک بما میفهماند که یک ایرانی نه تنها متن کتابرا میخواند بلکه متن تصاویر را نیز بخوبی معاینه میکند.

نقشها در عین حال یک آفرینش حقیقی و خالص هنری است که توسط ترکیبات خطوط و رنگها وهم آهنگیها انجام میگردد. کوچکترین خطی منظوری را می‌رساند و تمام ریزه کاریها بایستی با دقت مخصوصی دیده بشوند. تاکنون در اطراف نقاشیهای ایرانی چنان صحبت کردیم که در باره چهره نگاری (پیکتو گرافی) باید کرد. تصور نکنید که این لغت پیکتو گرافی از ارزش هنری مینیاتور میکاهد و باید دید این تمایل چهره نگارانه (پیکتو گرافیک) تاجه حدراهی برای شناختن گنجینه‌های هنری مینیاتور های بهزاد و آقا میرک باز میکند. و همچنین نقاشیهای سلطان محمد. و خصوصاً در آثار محمدی. و من حتی در آثار رضا عباسی و استاد آقارضا این تمایل پیکتو گرافیک را مشاهده میکنم. طراحیهای استاد آقا رضادر قبول تمایل پیکتو گرافیک از سایر نقاشها بیشتر است و میشود بخوبی گفت که چنین نقاشها حتماً یک ارزش هنری استثنائی را بوجود آورده‌اند و هر کدام دارای مکتبی خاص میباشند...

غرض از بحث امروز صحبت در موارد استثنائی نقاشیهای ایرانی نیست بلکه میخواهیم روشنی و خلوص نقاشیهای ایرانی را که در ترکیب بندی صحنه‌های مختلف مینیاتور هست بستائیم و روح عالی این ملت را پیش از پیش درک کنیم. ملتی که با وجود تمام جنگها و کوچها و محرومیت‌ها توانسته است خود و هنر جاویدان خود را بتمام دنیا بشناساند. طبیعت آب و هوای این سرزمین نیز بسیار جذاب و گیرنده است. سرزمینی با کوههای مرتفع پوشیده از برف و یا خشک و دره‌های عظیم که سیل های عظیم تر را در آغوش خود می‌پذیرد.

مملکتی که در بعضی قسمتهای آن خاک حکایت از تشنگی فراوان دارد و در موقع بارندگی با حرص تمام آب

درختان کوچک و یا گیاهان خوشرنگ درآستین دارند . نقاش ایرانی اغلب مجاز است که برای شاد نمایش دادن تابلوی خود از طبیعت پرشکوفه و سرشار بوستانها کمک بگیرد . نقاش ایرانی همیشه برای ابداع درکارهای خویش آنچه را که برایش بسیار عزیز و شاداب کننده است همراه در یک صحنه متمرکز میکند . مخصوصاً آب و آبشار را که صدایش برای او یک نوع موسیقی فرح انگیز و تابناک است از لذت ایجاد میکند . در این بوستانهاست که بخصوص مردان بزرگ و یا قهرمانان افسانه‌ای داستانها دوست دارند استراحت کنند و باندیشه فرو روند . نظیر این بوستانها برای ما نیز وجود دارد . یک بوستانی خیالی - ایده‌آلی - یعنی اینکه در زیر نور کم رنگ این تالار نشسته‌ایم و نقاشیهای ایرانی را تماشا و تحسین میکنیم . در این بوستانهاست که ما برآستی میتوانیم مزه گوارای زیباییهای این شاهکارها را بچشیم . این نقاشیها که با ما از عشقها و برخورد های عاشقانه صحبت میکنند - از قهرمانان و زندهای پاک و باکره و بی‌آلایش ... در این چنین بوستان ایرانی است که ما میتوانیم خواب چنین زندگی گوارائی را دور از ماشین و تکنیک خشک زندگی جدید ببینیم

ترجمه ملخص آقای د. ح. ازابریس

باران را می‌بلعد ولی بعد از رفع این تشنگی بیاید و در برابر گل‌های نایاب صحرائی و در باغها در برابر رنگهای شفاف و زنده و خیره کننده زانو بزیند . این عشق بطبیعت نیز در تمام نقاشیهای ایرانی مشاهده میشود . در جلوی تابلو یعنی در پلان اول مینیاتورهای ایرانی اغلب سبزی و سبزه است که بعضی اوقات هم با گل ترکیب میشود . و تقریباً همیشه یک و یا چند تک درخت کوتاه که شاید درخت بادام یا انار است و یا درختان پرشکوفه دیگر بچشم میخورد . در قسمت عقب تابلو صخره‌های لخت و یاسبز با درختان گرد و باشکلهای خوشه‌ای مشاهده میشود . با وسایل بسیار ساده و ابتدائی نقاشان ایرانی بخوبی میتوانند رنگهای شفاف و دور نماهای جالب را با کوههای بلند و صخره‌های سخت یا سواحل دریا و دریاچه‌ها را با گیاهها با شکل مدور و بیضی نشان بدهند . در شاهنامه مشهور و دنیائی که اکنون در اختیار انجمن سلطنتی آسیائی است یک نقاش مینیاتور ساز گمنام حتی توانسته است آدمهائی را که در طوفان برف گیر کرده‌اند با تمام حالات و هیجانات آنها با استادی نشان بدهد . و این صحنه نقاشی بکلی در تمام آثار نقاشی ایرانی نادر است . مینیاتور سازها همیشه برای نمایش یک یا چند چهره چند عدد گل و یا



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال جامع علوم انسانی
هنر نقاشی در چین

چنین می‌گفتند که نقاشان مذکور بدستور سلطان مأمور بوده‌اند که تصویر ما را بکشند و برای انجام این کار بکاخ آمده ، بی‌آنکه ما توجه باشیم صورت ما را نقاشی کرده‌بوده‌اند و این رسم در کشور چین هست که هر کسی آنجا بیاید تصویر وی را می‌کشند چنانکه اگر غریبی مرتکب گناهی شود و بخواهد از آن کشور فرار کند تصویر وی را تمام شهرها می‌فرستند و بدین وسیله هر جا باشد او را پیدا می‌کنند .

نقل از صفحه ۶۶ « سفرنامه ابن بطوطه »

از انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب

ترجمه محمدعلی موحد

مردم چین از لحاظ صنعت برترین و زبردست‌ترین ملتها هستند . و این موضوع در همه جا مشهور است و در وصف آنان کتابها نوشته شده . در هنر نقاشی نرومیان و نه دیگران با آنان مقابله نمی‌توانند کرد . چینیان درین هنر بسیار قوی هستند و از شگفتی‌هایی که آنجا دیدم این بود که هرگز بیکی از شهرهای آن کشور نرفتم مگر آنکه هنگام مراجعت تصویر خودم و همراهانم را در دیوارها و کانه‌هایی که در بازارها آویخته بود نقش کرده بودند . یک بار که بشهر سلطان (کن) رفتم از بازار نقاشی‌ها گذشتم و به کاخ سلطان رفتم . من و همراهانم لباس عراقیان بر تن داشتیم . شب که از کاخ مراجعت میکردیم از همان بازار عبور کردیم . دیدیم تصویر همه ما را بر کانه‌ای نقش کرده و از دیوار آویخته بودند و هر یک از ما در صورت رفقای خود می‌نگریست که در کمال شباهت نقاشی شده بود .